

نگاهی نو به دیدگاه تر تولیان درباره ایمان و عقلانیت

رضا گندمی نصرآبادی

استادیار دانشکده فقه و فلسفه پردیس قم دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۶/۱؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۱/۱۰/۴)

چکیده

دیدگاه تر تولیان درباره نسبت ایمان و عقل را از دو منظر می توان بررسی کرد. غالباً با استناد به جملاتی که او در مخالفت با فلسفه اظهار داشته است، وی را ایمان‌گرای افراطی و نیز پیشگام متفکرانی می دانند که مخالفت با فلسفه شاه بیت حرف‌های آنها را تشکیل می دهد، چه آنکه او فلسفه را منشا و خاستگاه بدعت می داند و تعالیم فیلسوفان را با تعالیم شیاطین و فرشتگان هبوط کرده یکسان می شمرد. تر تولیان بر بسندگی ایمان ساده و بسیط مؤمنان و استغنائی ایمان از فلسفه و عقل تأکید بسیار کرده است و مؤمنانی را که در پی فلسفه هستند افراد متظاهر به ایمان یا غیر مؤمن می داند. از سوی دیگر، در ضمن آثار نسبتاً پرشمار او می توان موارد بسیاری را ذکر کرد که او بسان دیگر دفاعیه‌پردازان مسیحی با استناد به تعالیم فیلسوفان در صدد تحکیم آموزه‌ها و باورهای مسیحی برآمده است. او در این راستا حتی از اپیکوری‌ها، که به استناد بسیاری از مفسران عهد جدید مخالفت‌های پولس با فلسفه این نوع خاص از فلسفه را نشانه رفته بود، استفاده شایان توجهی کرده است. به نظرنگارنده، از میان عبارات فراوان تر تولیان، دو عبارت دست‌مایه مخالفان فلسفه قرا گرفته است که چنانچه در سیاق متن فهمیده شوند، نه تنها مخالفت با فلسفه از آنها به ذهن متبادر نخواهد شد، که به نوعی عقل‌گرایی دعوت می کنند و یا دست‌کم از شدت و حدت ایمان‌گرایی افراطی منسوب به او خواهند کاست.

واژگان کلیدی

تر تولیان، فلسفه، ایمان‌گرایی، عقلانیت.

مقدمه

اهمیت و جایگاه ترتولیان

ترتولیان حدود سال ۱۶۰ میلادی در کارتاژ (تونس فعلی) در خانواده‌ای رومی و بت پرست متولد شد. تحصیلات او در زمینه علم معانی و حقوق بود و مدتی به این کار اشتغال داشت. حدود سال‌های ۱۹۰-۱۹۵ به مسیحیت گروید و پس از سرخوردگی از مسیحیت، در سال ۲۰۶ میلادی، به فرقه مونتانیسم^۱ پیوست و در سال ۲۱۳ رسماً کلیسا را ترک گفت. او به عنوان یک مونتانیست به جای کلیسای اسقفان به کلیسای روح معتقد بود. (Lesaint, 2003, p.837) ژیلسون بر این باور است که او در نهایت از مونتانیسم نیز جدا شد و کلیسای ترتولیانی را بنیان گذاشت. (ژیلسون، ۱۳۸۹، ص ۶۶) در واقع هم گرویدن او به مونتانیسم و هم جدا شدن او از این فرقه محل بحث است، چه آنکه منبع هر دو به زمان‌های متأخر برمی‌گردد و شواهد تاریخی آن دو را تأیید نمی‌کند. ترتولیان حدود ۲۲۰ از دنیا رفت.

او نخستین الاهیدانی بود که به لاتین نوشت، هر چند او به واسطه ایرنایوس، که خود تحت تأثیر یوستین شهید بود، با تفکر یونانی آشنا شد. از نظر ژیلسون، اهمیت ترتولیان به جهت دیدگاههای فلسفی او نیست، چراکه آنها ابتدایی و به واسطه جهان‌بینی ماده‌باورانه‌اش فاقد اهمیت است. تأثیر او را بیشتر باید در تاریخ الاهیات و برداشت وی از ایمان جویا شد. ترتولیان همچنان به عنوان یکی از بزرگ‌ترین مفسران تلقی کاتولیکی از ایمان باقی مانده است. (ژیلسون، ۱۳۸۹، ص ۶۶) به رغم آنکه ترتولیان به واسطه پیوستن به مونتانیسم بدعت‌گذار خوانده شد و از کلیسای کاتولیک طرد شد، به واسطه تأثیر بسیاری که بر مسیحیت گذاشت از او به عنوان پدر الاهیات لاتینی یاد می‌کنند.

۱. مونتانوسی، در سال ۱۷۰ میلادی، همراه با دو زن دیگر، در فریجیه (ترکیه فعلی) اعلام نبوت کردند. آنان بر زهد و ریاضت، تجرد، روزه بودن، و نیز استقبال از شهادت تأکید بسیار داشتند. دیدگاه ایشان در تقابل با آیه ۲۳ باب ۱۰ انجیل متی بود.

از ترتولیان بیش از سی اثر برجای مانده است. آثار او به آثار دفاعیه‌ای، جدلی، جزمی، و اخلاقی تقسیم شده است. به طور کلی آثار او را می‌توان به آثار قبل از گرایش به فرقه مونتانیسم و آثار بعد از پیوستن به مونتانیسم تقسیم کرد. آثار مربوط به دوره اول نیز به آثار احتمالاً مربوط به دوره مونتانیسمی و آثار قطعاً مونتانیسمی تقسیم می‌شوند؛ این نکته در مورد آثار پسامونتانیسمی او نیز صادق است. حکم علیه بدعت‌گذاران،^۱ درباره جسم مسیح،^۲ درباره نفس،^۳ بر ضد والتینوس^۴ و کتاب بر ضد مرقیون^۵ و دفاعیه^۶ از جمله مهم‌ترین کتاب‌های او محسوب می‌شود.

جمعی باور دینی را عقل‌پذیر، برخی عقل‌ستیز و گروهی عقل‌گریز می‌دانند. اصطلاح ایمان‌گروی در برگیرنده هر نوع تفکری است که حصول باور به وجود خداوند را از راهی غیر از استدلال مجاز بدانند. معمولاً ترتولیان را پیشگام ایمان‌گرایان افراطی و یا عقل‌ستیزان بشمار می‌آورند. البته، در مقام مقایسه ایمان‌گرایی او را به کرکگور نزدیک می‌دانند تا افرادی نظیر لوتر، کالون، و تسوینگلی.

درباره ایمان و نسبت آن با عقلانیت پرسش‌های چندی مطرح است. معمولاً در بحث از دیدگاه ترتولیان درباره نسبت ایمان و عقلانیت به سؤالات زیر اشاره می‌گردد: ماهیت ایمان چیست؟ نسبت فلسفه با بدعت چیست؟ منشأ ایمان چیست؟ ایمان معلول اراده آدمی است یا موهبتی الهی؟ و آیا می‌توان برای هر دو نقش قائل شد؟ نقش کدام یک بیشتر است؟ اگر ایمان بر نظریه لطف استوار باشد، آیا مجالی برای اختیار آدمی باقی می‌ماند؟ نسبت ایمان با معرفت و عقیده چیست؟ قانون یا قاعده ایمان از منظر ترتولیان چیست؟ در مقاله حاضر، هر چند ممکن است به فراخور بحث به پرسش‌های فوق اشاره گردد، به طور قطع آنها سؤالات اصلی ما نخواهند بود؛ زیرا کسانی که به پرسش‌هایی از

-
1. The Prescription Against Heretics
 2. On the Flesh of Christ
 3. On the Soul
 4. Against the Valentinians
 5. Against Marcion
 6. The Apology

این دست می‌پردازند ایمان‌گرایی ترتولیان، آن هم از نوع افراطی آن، را پذیرفته‌اند، در حالی که به نظر نگارنده داوری در این باب چندان آسان نیست. از یک سو، ترتولیان در مواضع متعددی از آثار نسبتاً پر شمار خود آرا و بعضاً شخصیت فیلسوفان را به نقد کشیده است و در این میان دو عبارت او دست‌مایه ایمان‌گرایان و مخالفان فلسفه قرار گرفته است. یکی از این دو عبارت در رساله درباره جسم مسیح آمده است با این تعبیر که «اعتقاد دارم، چون مبهم است.»^۱ (Lesaint, 2003, p.919) و دیگری در رساله حکم علیه بدعت‌گذاران که «آتن را با اورشلیم چه کار؟» (Lesaint, 2003, p.391) افرادی نظیر سر توماس براون،^۲ ادیب و دانشمند، متعلق به سه قرن پیش، با استناد به عبارات فوق بر مرجعیت ایمان و تفوق آن بر عقل تاکید کرده‌اند. سی.ان. کوهرن^۳ در کتاب مسیحیت و فرهنگ کلاسیک و نیز ملحدانی نظیر داو کینز (McGrath, 2007, p.23) با تمسک به این جمله، تبار ایمان‌گرایی را به ترتولیان رسانده‌اند. از سوی دیگر، ترتولیان برای تأیید باورهای مسیحی بارها به تعالیم فیلسوفان یونانی استناد جسته و حتی گاهی از آنها به بزرگی یاد کرده است. با توجه به مطلب فوق سوالات زیر مطرح می‌گردد:

آیا و چگونه می‌توان میان این دو دسته از عبارات جمع کرد؟ چرا ایمان‌گرایان یا مخالفان فلسفه دسته دوم عبارات او را به عمد مورد توجه قرار نداده‌اند؟ آیا ایمان‌گرایان با توجه به سیاق عبارات فوق می‌توانند به آنها استناد کنند؟ نگارنده برای پاسخی درخور به سوالات فوق دو فرضیه را در ذهن دارد؛ فرضیه نخست اینکه عبارات موهم ایمان‌گرایی و مخالفت با فلسفه را باید با توجه به سیاق فهمید؛ فرضیه دوم آنکه بین ادوار مختلف فکری ترتولیان باید فرق گذاشت، چراکه او قبل از گرایش به مسیحیت همچون بسیاری از آباء یونانی و لاتینی کلیسا متفکری مشرک بود و پس از مسیحی شدن در دهه پایانی عمرش به فرقه مونتانیسم پیوست و به روایت ژیلسون از مونتانیسم هم اعراض کرد و کلیسای

۱. البته ترتولیان در مورد تناسخ نیز شبیه این جمله را ذکر کرده، ولی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. او در آنجا نیز گفته به تناسخ اعتقاد دارد، چون نامعقول است.

2. Thomas Browne

3. C.N, Cochrane

ترتولیانی را بنیان نهاد. دست‌کم آثار او به قبل از گرایش به مونتانسیسم و پس از آن تقسیم می‌گردد. از اینرو، باید بررسی کرد عبارات مورد استناد ایمان‌گرایان و مخالفان فلسفه از آثار مربوط به کدام دوره فکری او است؟

در این مقاله فرضیه نخست مبنای تحقیق قرار می‌گیرد و بر پایه روش فرضی - استنتاجی شواهد موید برای آن دست و پا می‌شود. به نظر می‌رسد چنانچه سیاق عبارات ذکر شده، مهارت‌های ترتولیان در خطابه و فن بیان، و نیز به کار بستن تجارب قبلی‌اش در امر وکالت در دفاع از مسیحیت در نظر گرفته شود، اگر نگوییم عبارات مورد استناد مخالفان فلسفه دقیقاً نتایج عکسی را در پی دارد و ترتولیان را در حد یک عقل‌گرای تمام عیار بالا می‌برد، دست‌کم از شدت و حدت ایمان‌گرایی افراطی و حاد منسوب به او کاسته می‌شود و زمینه داوری بهتر فراهم می‌گردد. ناگفته نماند که ترتولیان آشنایی کامل با تفکر یونانی داشته است و نیز از طریق یوستین شهید با آثار آبابی یونانی کلیسا و به واسطه آنان با آثار فیلون اسکندرانی آشنا بوده و بدین ترتیب زمینه عقل‌گرایی در ایشان وجود داشته است. در این مجال نخست به عبارات به ظاهر عقل‌ستیز ترتولیان پرداخته می‌شود.

عبارات به ظاهر عقل‌ستیز

همسانی بدعت با فلسفه و بدعت‌گذاران با فیلسوفان

ترتولیان هم‌زمان با فلسفه و بدعت (آیین گنوسی) مخالفت کرده است. به زعم ایشان، فلسفه زمینه پیشرفت و بسط افکار گنوسی‌ها را فراهم آورده است و هر دو سؤالات مشترکی را دامن می‌زنند. از اینرو، تمام سرزنش‌ها و ملامت‌هایی که متوجه گنوسی‌ها و بدعت‌گذاران است به فیلسوفان نیز مربوط می‌شود. فیلسوفان یونان، مشایخ و رهبران فکری بدعت‌گذاران‌اند. (Schaff, 2006, vol.3, p.293) پولس رسول گفت بدعت‌هایی وجود دارند و می‌دانیم که باید باشند (رساله دوم پطرس رسول ۲: ۱) تا ایمان افراد امتحان شود و ناگزیر خلوص خود را آشکار سازند. (اول قرن‌تینان ۱۱: ۱۹) درست همان‌طور که تب مایه هلاک بدن است، بدعت نیز جان را تباه می‌سازد. فلسفه که حکمت این جهان است به این بدعت‌ها پر و بال داده است.

ترتولیان فلسفه یونانی را از آن رو منشأ بدعت می دانست که بین آن دو شباهت اساسی وجود داشت. هیچ کدام خدا را آن گونه که باید نشناختند. خدا عقل است و مشخصه اصلی جهانی که او خلق کرده نیز برخوردار از نظم و نسق عقلی است. از اینرو، در فصل چهل و یک رساله حکم بر علیه بدعت گذاران، زندگی های نامنظم و آشفته بدعت گذاران و فیلسوفان را نشانه ای بر آشفتگی ذهنی و بی نظمی اذهان آنان می داند. فیلسوفان خدا را به عنوان خالق نظم عقلانی جهان نشناخته اند، لذا برداشت ها و تصورات آشفته ای از جهان دارند. ترتولیان معتقد است بدعت و بت پرستی هیچ تفاوتی با هم ندارند. (Schaff, 2006, vol.3, p.426) و لفسون در کتاب فلسفه آبای کلیسا در فصل هفدهم، ذیل عنوان آیین گنوسی و فلسفه، می گوید آبای کلیسا در سخنان خود درباره خاستگاه های فلسفی آیین گنوسی شواهد و مدارکی ارائه نمی دهند که نشان دهد متون اصلی گنوسی ها که مورد استفاده آنها بوده حاوی ارجاعات آشکاری به اندیشه فلاسفه باشند. آنها خود تحقیق درباره خاستگاه فلسفی گنوسی گری را آغاز کردند، به این امید که آن را بی اعتبار سازند و منشأ آن را منبعی بیگانه معرفی کنند. بر این اساس می کوشیدند نظیرها یا بدیل های فلسفی ای برای دیدگاه های گنوسی بیابند. (ولفسن، ۱۳۸۹، ص ۵۸۳) و لفسون در پایان فصل به این جمع بندی بسنده می کند که نتیجه تلاش آبای کلیسا چیزی جز یافتن چند اصطلاح بیگانه نبود که در پاره ای از موارد بار فلسفی نیز داشت. به هر حال، آنها با این کار تنها توانستند بر بیگانه بودن برخی از آرا و باورهای گنوسی ها صحه بگذارند، اما هیچ گاه موفق به اثبات خاستگاه فلسفی مطالب ایشان - چه رسد به فیلسوف دانستن آنها - نشدند. (ولفسن، ۱۳۸۹، ص ۵۹۳)

بدعت و فلسفه به مثابه تعالیم شیاطین

ترتولیان، در فصل هفتم رساله حکم بر علیه بدعت گذاران، می گوید این بدعت ها تعلیمات بشری و شیطانی اند و به وسیله حکمت دنیوی که خداوند آن را جهالت نامید (قرنیان اول، ۱۸: ۳) پدید آمد. انتخاب چیزهای احمقانه دنیا حتی موجب شرمساری خود فلسفه می شود، زیرا فلسفه که ماده حکمت دنیوی است با تفسیر شتاب زده از ماهیت، حاکمیت، و مشیت الهی پدید می آید. فلسفه بدعت ها را بر می انگیزد. از نظر ترتولیان،

فلسفه افلاطون منشأ دیدگاه والتیوس بدعت‌گذار درباره ائون‌ها، سه‌گانگی در انسان، و نیز فلسفه رواقی‌ها و خاستگاه خدای برتر مرقیون بدعت‌گذار بوده است. در واقع، بدعت‌گذاران (گنوسی‌ها) و فیلسوفان استدلال‌ها و سؤالات یکسانی دارند: منشأ شر یا منشأ وجود انسان یا منشأ خدا چیست؟ چرا خدا به شر اجازه جولان داد؟ چه نگون‌بخت بود ارسطو که «برای این آدم‌ها (بدعت‌گذاران و فیلسوفان) دیالکتیک یعنی فن اثبات و ابطال کردن را اختراع کرد؛ فنی که گزاره‌های آن بسیار فریبنده، حدس‌های بسیار دور از ذهن، استدلال‌های بسیار خشک و بی‌روح و مایه تنش و نزاع بسیار است، و حتی باعث شرمساری خودش است، از هر موضعی عدول می‌کند و در واقع از چیزی بحث نمی‌کند.» (Schaff, 2006, vol.3, p.389-390) چنانکه ملاحظه شد، ترتولیان و هم‌مشربان وی فیلسوفان را به عنوان آموزگاران بدعت‌گذاران سرزنش و تقبیح کردند، در حالی که بدعت‌گذاران یا گنوسی‌ها مدعی بودند که فقط ما، به واسطه روح، نسبت به ژرفاهای خدا معرفت داریم. آنان حتی ادعای برتری بر فیلسوفان را نیز داشتند. فروریوس در این باره می‌گوید: «آنها مردم بسیاری را، و حتی خود را، با این اعتقاد فریفتند که افلاطون به عمق‌های ذات معقول راه نیافته بود.» (ولفسن، ۱۳۸۹، ص ۵۳۶)

بسندگی ایمان یا استغنائی آن از عقل

ترتولیان روش جدیدی از استدلال را باب کرد که تمام کسانی که در قرون وسطا با جدل و مجادله گران مخالف بودند با شور و شوق از آن پیروی کردند. برای نمونه می‌توان به اراسموس و پتراک اشاره کرد. او می‌گوید آیا پولس قدیس به ما هشدار نداد که «باخبر باشید که کسی شما را نباید به فلسفه و مکر باطل، بر حسب تقلید مردم و بر حسب اصول دنیوی نه بر حسب مسیح.» (کولسیان ۲: ۸) اما پولس قدیس در آتن بود و با حکمت دروغین فیلسوفان آشنا بود. در واقع، «آتن را با اورشلیم چه کار؟ چه سازگاری و همخوانی‌ای میان آکادمی و کلیسا وجود دارد؟ مدرسه حقیقی رواق سلیمان است که رسولان در آنجا تعلیم می‌دهند.»^۱ (Schaff, 2006, vol.3, p.391) ترتولیان، در

۱. اشاره به آیه ۱۱ باب ۳ اعمال رسولان دارد.

فصل ۴۶ رساله دفاعیه، پس از نقد آرا و شخصیت فیلسوفان بنام، از جمله سقراط و افلاطون، و مقایسه رفتار آنان با رفتار مسیحیان در قالب عبارات زیر بر تمایز آن دو تاکید دارد: «چه شباهتی بین فیلسوف و مسیحی، بین شاگرد یونان و شاگرد آسمان، بین انسانی که هدفش شهرت است و کسی که هدفش زندگی است، بین کسی که می‌سازد و کسی که ویران می‌کند، بین دوست خطا و دوستدار حقیقت، و بین ویرانگر حقیقت و احیاکننده و معلم آن وجود دارد؟» (Schaff, 2006, vol.3, p.75-76)

این پرسش ترتولیان در سراسر تاریخ مسیحیت مطرح بوده است. برای نمونه، آلکویین^۱ نویسنده انگلیسی، در سال ۷۹۷ راهبان کلیسای صومعه لیندس فارن را برای خواندن بیش از حد حماسه‌های اسکاندیناوی، از جمله ماجراهای اینگلد، قهرمان مشرک، سرزنش کرد و پرسید: «اینگلد را چه به مسیح؟» او در پاسخ گفت: «بگذارید سر میز غذا در سالن صومعه کلام خدا با صدای بلند خوانده شود. صدای خواننده باید شنیده شود نه آنکه فلوت می‌زند. صدای آبای کلیساست که باید شنیده شود، نه سرودهای کافران.» (مک‌گراث، ۱۳۸۴، ص ۴۲۷-۴۲۸) چنانکه ملاحظه شد، حساسیت نسبت به تعالیم بیگانگان به خصوص کسانی که به کفر و شرک نامبردار بودند در طول تاریخ مسیحیت وجود داشته است و ترتولیان در این بین نقش پیشگام را ایفا می‌کند.

پس از بیان تمایز آکادمی با رواق سلیمان، ترتولیان در مقام ذکر ویژگی رواق سلیمان برآمد. در رواق سلیمان تعلیم داده شده است که «به صفای دل خدا را بجویید» (حکمت سلیمان ۱: ۱)، پس «تمام تلاش‌هایی که پیوسته برای ایجاد یک تفکر مسیحی التقاطی فراهم آمده از فلسفه رواقی، افلاطونی، و منطق جدلی ارسطویی به عمل می‌آید باید کنار گذاشته شود. ما با داشتن عیسی مسیح هیچ نیازی به بحث‌های بولفضولانه نداریم و با وجود بهره‌مندی از انجیل نیازی به تحقیق و تفحص نداریم!» (Schaff, 2006, vol.3, p.390-391) خدا خود گفته است: «بطلبید که خواهید یافت» (متی ۷: ۷) و در واقع فیلسوفان جست‌وجو می‌کنند، اما مسیحیان یافته‌اند و این بدان معنا

1. Alcuin.

است که آنان باید دست از تحقیق بشویند. مسیحیان قواعد فکری خاص خود را دارند که همان ایمان مسیحی موجود در متون مقدس است. (Schaff, 2006, vol.3, p.393-4) ترتولیان در فصل یازدهم رساله حکم بر علیه بدعت گذاران می گوید: ما مسیحیان پس از ایمان دست از طلب برمی داریم. کسی در طلب چیزی برمی آید که یا آن را نداشته باشد یا اینکه آن را گم کرده باشد. بدیهی است چنین فردی پس از دست یافتن به آن یا یافتن گم شده خود، دیگر به دنبال آن نخواهد رفت. (Schaff, 2006, vol.3, p.395-396)

ترتولیان در رساله های مختلف، از سویی موضوع فوق، یعنی بسندگی و خود تأییدی ایمان مسیحی، را بیان می کند و، از سوی دیگر، کاستی و نارسایی فلسفه را. او مدعی است که حتی حکمت سقراطی به حد مطلوب نمی رسد، زیرا هیچ کس جز مسیح و مسیح نیز بدون روح القدس نمی تواند به خدا علم داشته باشد. به علاوه، سقراط نیز آن طور که خود اعتراف می کرد از یک دیو الهام می گرفت. (Schaff, 2006, vol.3, p.289-290) همچنین، افلاطون می گفت یافتن صانع و پدر جهان دشوار است، در حالی که عامی ترین مسیحی او را یافته است. (Schaff, 2006, vol.3, p.75-76) ترتولیان در مخالفت با افلاطون می گوید شناخت حسی کاملاً قابل اعتماد است و تمایزی که افلاطون میان عقل و حواس گذاشت سبب برخی از خطاهای گنوسی ها شد. فیلسوفان منبع الهام و تغذیه کننده افکار بدعت گذاران اند. (Schaff, 2006, vol.3, p.293-394)

ما درباره منشأ نفس، ماهیت، و سرنوشت آن به اطلاعات و داده های فیلسوفان تمسک نمی جوئیم، بلکه به خدا توسل می کنیم. (Schaff, 2006, vol.3, p.289) ترتولیان می گوید سقراط در زندان درباره نفس بحث کرده است. اولاً در اینکه چنین مکانی محل مناسبی برای این کار بوده است یا نه، تردید وجود دارد. هر چند من بشخصه آن را موضوع بی اهمیتی می دانم. در ثانی، به چه دلیل سقراط در چنین شرایطی در کمال آرامش تأمل می کند؟ چه آنکه کشتی مقدس از دلوس بازگشته و او محکوم به سر کشیدن جام شوکران است و هر لحظه مرگ را در برابر دیدگان خود می بیند. آیا در این حالت کسی می تواند فاقد هیجان باشد؟ اگر به فرض در این حالت عاطفه اش مختل و بی تأثیر گشته، چرا این حکم را درباره قوای عقلانی او تعمیم نمی دهند؟ ترتولیان لحظه مرگ سقراط و گریه و

ناله همسر او و نیز پاسخ سقراط را ذکر می‌کند و از رفتار ناعادلانه سقراط با همسرش داد سخن سر می‌دهد و چنین برخوردی را رهاورد حکمت جهان (به تعبیر پولس) یا حکمت بدون خدا، بدون عیسی، و بدون روح القدس می‌داند. (Schaff, 2006, vol.3, p.290)

ترتولیان دیدگاه‌های فیلسوفان درباره منشأ نفس را به تفصیل ذکر می‌کند. او معتقد است تنها کلمات ساده کتاب مقدس می‌تواند حقیقت را در این باره در اختیار ما قرار دهد. در فصل چهارم، در مخالفت با افلاطون، نفس را مخلوق می‌داند. (Schaff, 2006, vol.3, p.294) در فصل ششم دلایل افلاطونیان درباره تجرد و غیر مادی بودن نفس را به چالش می‌کشد. (Schaff, 2006, vol.3, p.296-298) در فصل هشتم، با استناد به اناجیل، در صدد اثبات جسمانی بودن نفس برمی‌آید. او در این باب به آیات ۲۳ و ۲۴ باب ۱۶ انجیل لوقا استناد می‌کند، هر چند، چنانکه خواهیم دید، در این موضوع از روایاتی بیشترین بهره را برده است.

رد ابتدای مسیحیت بر فلسفه

ترتولیان دو دلیل برای ابتدای مسیحیت بر فلسفه ذکر کرده و هیچ کدام از آن دو را برنتابیده است.

۱. به نظر ترتولیان، بیشتر آبای اولیه کلیسا مشرک بودند و پس از آشنایی با مسیحیت کوشیدند تعالیم فلسفی غیر دینی خود را به فلسفه مسیحی تبدیل کنند. (Schaff, 2006, vol.3, p.281-282) در واقع، متفکران مسیحی اولیه پس از گرویدن به مسیحیت برای توجیه و تبیین باورهای جدید خود از هیچ کوششی دریغ نکردند و حتی از تعالیم فیلسوفان مشرک نیز سود جستند.

۲. فلسفه یونانی برای مسیحیان موضوعیت نداشت، بلکه آنان کوشیدند نشان دهند که تعالیم ایشان با تعالیم فیلسوفان یونانی همخوانی و سازگاری دارد. (Schaff, 2006, vol.3, p.281-282) ترتولیان معتقد است که پس از در اختیار داشتن کتاب مقدس هیچ نیازی به تعالیم فیلسوفان نیست. در واقع، ما مسیحیان آنچه را فیلسوفان در پی آن هستند یافته‌ایم و در اختیار داریم. بنابراین، حتی با این فرض که تلاش‌های فیلسوفان به حقیقت رهنمون شوند، برای ما تحصیل حاصل خواهد بود.

ترتولیان پس از مخالفت با بدعت‌گذاران و فیلسوفان، در فصل سیزدهم رساله حکم برعلیه بدعت‌گذاران، قانون ایمان را که به زعم وی تمام مسیحیان به اتفاق پذیرفته‌اند بیان می‌کند و بدین ترتیب ایمان راست‌کیشی را از تعالیم فیلسوفان و بدعت‌گذاران جدا می‌کند. به باور او، بدعت‌گذاران در صدد تأسیس تفکری مستقل از تعالیم مسیح هستند. ترتولیان معتقد است قانون زیر تعلیم عیسی است و اجازه هیچ بحث و نزاعی را به ما نمی‌دهد. نزاع‌ها محصول بدعت‌هایی است که بدعت‌گذاران پدید آورده‌اند. در واقع معیار راست‌کیشی و بدعت در نزد ترتولیان همین قانون ایمان است.^۱ (Schaff, 2006, vol.3, p.396-7)

ترتولیان معتقد است که بدعت‌گذاران حق استناد به کتاب مقدس را ندارند، هر چند این کار را بارها انجام داده‌اند. عیسی قواعد ایمان را نه به بدعت‌گذاران، بلکه به رسولان سپرده است و رسولان آن را به کلیساهای رسولی، به خصوص به کلیسای رم، منتقل کردند. بنابراین، کتاب مقدس فقط و فقط ملک مشروع کلیساهای کاتولیک است و چون این کلیساها در زمانی مالک آن شدند که بدعت‌گذاران هنوز وجود نداشتند، می‌توانند بر پایه منع شرعی بدعت‌گذاران را از استفاده آن محروم کنند. (Schaff, 2006, vol.3, p.399-400)

دیدگاه مختار

پس از گزارش مختصری که از دیدگاه ترتولیان ارائه گشت، اکنون وقت آن رسیده تا تأملی دوباره درباره آنها داشته باشیم. در خصوص عباراتی که از آن ایمان‌گرایی یا مخالفت با فلسفه مستفاد می‌گشت به دو شیوه می‌توان سخن گفت. در شیوه نخست، می‌توان با این

۱. «تنها یک خدا وجود دارد که جز او کسی خالق جهان نیست و به وسیله کلمه‌اش، که قبل از هر چیزی فرستاده شد، همه اشیاء را از عدم به وجود آورد. این کلمه پسر او نامیده می‌شود و مشایخ او را به شیوه‌های گوناگونی در نام خدا می‌دیدند و انبیا همیشه صدای او را می‌شنیدند و، سرانجام، روح القدس و قدرت خدای پدر او را در مریم باکره قرار داد، در رحم او گوشت شد، از وی به دنیا آمد، و با عنوان عیسی مسیح زندگی کرد. او شریعتی جدید و وعده‌ای نو را در باره ملکوت آسمان انتشار داد، معجزاتی به انجام رساند، مصلوب شد، روز سوم برخاست، به آسمان برده شد، و بر دست راست پدر نشست. او به جای خودش قدرت روح القدس را فرستاد تا مؤمنان را راهنمایی کند. او با جلال می‌آید تا قدیسان را به ثمره زندگی جاوید و وعده‌های آسمانی برساند و پس از رستخیز خویان و بدان و زنده کردن بدنشان، شریکان را به آتش ابدی محکوم کند.» (Schaff, 2006, p.397)

فرض که ترتولیان ایمان‌گرا بوده و در عبارات فوق فلسفه و فیلسوفان را آگاهانه مورد عتاب و سرزنش خود قرار داده است به بحث پرداخت. در شیوه دوم، که در واقع دیدگاه مختار نگارنده است، می‌توان با توجه به سیاق متن مقصود واقعی ترتولیان را بیان کرد.

الف) با این فرض که ترتولیان در صدد نقد فلسفه و فیلسوفان بوده است می‌توان به موارد زیر اشاره کرد.

۱. ترتولیان معتقد است بدعت‌گذاران دیدگاه‌های خودشان را از فیلسوفان مشرک گرفته‌اند. در پاسخ باید گفت این ایراد بر تمام الاهیدانانی که از فلسفه‌های مشرکان در الاهیات خود استفاده کرده‌اند، از جمله خود او، وارد است.

۲. ترتولیان تعدادی از گنوسی‌ها را فهرست کرده است که ایده‌های خود را از فیلسوفان غیر دینی گرفته‌اند. این در حالی است که برخی از فیلسوفان غیر دینی گنوسی‌ها را ضد عقل‌گرای تمام‌عیار می‌دانند و بدعت‌گذاران نیز معتقدند فیلسوفانی نظیر افلاطون به ژرفاها راه نیافته‌اند. (ولفسن، ۱۳۸۹، ص ۵۳۶)

۳. ترتولیان تعدادی از آرای فیلسوفان مشرک، نظیر زنون و هراکلیتوس و دیگران، را ذکر می‌کند که با مسیحیت ناسازگارند. در پاسخ به ترتولیان باید گفت بر این اساس باید الاهیات‌های مسیحی‌ای را که به چنین نظراتی تمسک جسته‌اند نیز رد کرد. البته ترتولیان نیز این حق را دارد که همچون دیگر آبای یونانی و لاتینی کلیسا، دیدگاه‌های فلسفی را مورد ارزیابی انتقادی قرار دهد؛ چنانکه کلمنت و یوستین شهید نگاه مثبتی به فلسفه یونان داشتند و در پاره‌ای از موارد کاستی‌های آنها را نشان دادند، اما هیچ‌گاه از ابتدای کار نگرش منفی نسبت به فلسفه یونانی نداشتند. به گفته کلمنت اسکندرانی فلسفه فی نفسه خوب یا بد نیست، بلکه بسته به استفاده‌ای که از آن می‌کنیم می‌تواند خوب یا بد باشد. (ژیلسون، ۱۳۸۹، ص ۴۸) اگوستین که خود از آبای لاتینی کلیسا است، در رساله درباره نظریه مسیحی، که در سال ۳۹۷ نوشته و امروزه هم مورد توجه گادامر و هایدگر و دیگر هرمنوتیک‌ها است، در بیان رابطه مسیحیت و فلسفه از الگوی خروج بنی‌اسرائیل از مصر استفاده می‌کند و می‌گوید چرا نباید مسیحیان تمام مطالب خوب فلسفه را گلچین کنند و در خدمت تبلیغ انجیل قرار دهند؟ همان‌گونه که بنی‌اسرائیل هنگام خروج از مصر تمام

گنج‌های ستمگران اولیه‌شان را با خود آوردند، باید از مطالب خوب و قابل استفاده فلسفه در الاهیات مسیحی استفاده کرد. (McGrath, 2007, p.91-92) کوتاه سخن آنکه، این دیدگاه، دیدگاه تمام کسانی است که دل در گرو ایمان دارند، خواه فیلون اسکندرانی باشد، که به باور ولفسون موسس فلسفه دینی است (Wolfson, 1982, vol.1, p.38)، و یا ترتولیان باشد که تبار ایمان‌گرایی افراطی را به او می‌رسانند.

ب) چنانکه گذشت، دو عبارت ترتولیان دست‌مایه مخالفان فلسفه قرار گرفته است که اکنون با توجه به سیاق بررسی می‌گردد تا دیدگاه واقعی او در این باره مشخص شود. ترتولیان مخالفت خود با فلسفه و هر نوع تفکر فلسفی در موضوعات دینی را در قالب تعبیر ماهرانه‌ای بیان کرده که بیش از هر چیز دیگری مایه شهرت او شده است. به عنوان نمونه، او در فصل پنجم رساله درباره جسم مسیح در نوشتن این جمله تردیدی به خود راه نداد که «پسر خدا مصلوب شد و من از این امر شرمند نیستم، زیرا کسانی که این کار را انجام دادند باید از آن شرمند باشند؛ پسر خدا مرد، باید به آن اعتقاد راسخ داشت، چون امری نامعقول و بی‌معنا است؛ او به خاک سپرده شد و دوباره برخاست، و این امری یقینی است، چون محال است.» (Schaff, 2006, vol.3, p.919)

به نظر نگارنده، کسانی که به جملاتی از این دست تمسک کرده‌اند توجه چندانی به سیاق بحث و نیز مهارت‌های خطابی ترتولیان نداشته‌اند. برخی همچون مک‌گراث در کتاب توهم داوکینز بر این باورند که عبارت نخست یعنی «اعتقاد راسخ دارم چون نامعقول و بی‌معناست» (Schaff, 2006, vol.3, p.919) اشتباه نقل شده است. او می‌گوید داوکینز معمولاً برای اثبات نامعقول بودن ایمان به عبارت فوق استناد می‌کرد که پس از تذکر من دیگر به آن استناد نکرد، اما همچنان به سخنان مارتین لوتر در باب عقل استناد می‌کند، بدون آنکه به سیاق بحث توجهی داشته باشد (McGrath, 2007, p.23)

در اینجا این سؤال مطرح است که این جمله به چه معنا است؟ آیا ترتولیان به عنوان یک معلم معانی و بیان بی‌معنایی را معیار صدق و حقیقت یک دین یا مجموعه‌ای از آموزه‌ها می‌داند؟ در بادی امر به نظر می‌رسد فهم عبارت فوق منوط به فهم معنا و تعریف ایمان از منظر ترتولیان است. از نظر او، ایمان به مجموعه گزاره‌هایی اطلاق می‌شود که

برای عقل آدمی قابل ادراک نیست و در قیاس با عقل آدمی به مراتب یقین بیشتری را به همراه دارد. از اینرو، در فرض مثال، تنها از راه ایمان می‌توان به مصلوب شدن، مردن، و رستاخیز عیسی مسیح یقین پیدا کرد. به باور ژیلسون، اگر ترتولیان چنین منظوری داشته است، در پارادوکس صرفاً لفظی او هیچ مطلب نو و بدیعی وجود ندارد. ولی اگر کلمه دوپهلوی «چون» به معنای ظاهری آن گرفته شود، اخلاف ترتولیان در انتساب عبارت «من معتقدم چون بی‌معنا است» به وی خیانت نکرده‌اند. (ژیلسون، ۱۳۸۹، ص ۶۶)

در واقع، ترتولیان در رساله درباره جسم مسیح در صدد اثبات این مطلب بوده که جسم مسیح واقعی است و این مطلب، یعنی جسم بودن عیسی، را داده‌های حسی بر ذهن و عقل ما نمایان می‌سازد. مخالفان و بدعت‌گذاران در واقع از پذیرش آنچه ادراک حسی و عقل ما آن را تأیید می‌کند، سر باز می‌زنند. مخاطب ترتولیان در رساله درباره جسم مسیح مرقیون بدعت‌گذار بود که برای صیانت از الوهی بودن عیسی جنبه انسانی او را رد می‌کرد. او عیسی را کسی می‌دانست که صرفاً از ناحیه خدای متعالی که با یهوه خدای یهود متفاوت است پدید آمده است؛ خدایی که بسیط و خیر است. برای ارائه تصویری بهتر از سیاق بحث ناگزیر باید به جملات بعدی ترتولیان نظر افکند. او می‌گوید تنها در صورتی می‌توان از به صلیب کشیده شدن، مرگ، و رستاخیز عیسی سخن گفت که چنین اموری در مورد او امکان‌پذیر باشد. «چگونه می‌تواند همه این مطالب در مورد عیسی صادق باشد اگر او خودش واقعاً امکان مصلوب شدن، مردن، و برخاستن دوباره را نداشته باشد؟ مقصود من از جسم عیسی جسم آکنده از خون، همراه با استخوان، درهم‌آمیخته با سلسله اعصاب است، و ... جسمی که از نحوه زاده شدن و مردن آن آگاهیم و در اینکه از انسانی همچون ما زاده شده است تردیدی نداریم. به طور قطع چنین جسمی فانی و میراست، چراکه انسان و پسر انسان است و احکام انسان، از جمله فناپذیری جسم، در مورد او نیز صادق است. اگر عیسی هیچ شباهتی به لحاظ ظاهری و جسمی با انسان ندارد، چرا انسان و پسر انسان خوانده شده است؟ مگر آنکه مقصود از انسان چیزی بجز جسم یا منشأ جسم انسان چیزی بجز انسان باشد یا مریم از سنخ انسان نباشد و یا اینکه انسان مورد نظر مرقیون با خدای او همانند باشد. برعکس، مسیح را نمی‌توان انسان بدون گوشت یا پسر انسان بدون والدین توصیف کرد. چنانکه نمی‌توان او را روح خدا یا پسر خدا دانست بدون آنکه خدا پدر او

باشد. بنابراین، عیسی طبیعت دوگانه دارد: از یک جنبه مولود و از جنبه دیگر نامولود است؛ از یک بعد جسمانی و از بعد دیگر روحانی و معنوی است؛ او به یک معنا ضعیف و به معنای دیگر فوق‌العاده قوی است؛ به یک معنا می‌میرد و به معنای دیگر زنده است. هر دو طبیعت یعنی طبیعت الوهی و انسانی و نیز جسمانی و روحانی بودن او به یکسان در موردش صادق است. قوا و نیروهای روحانی و معنوی او، الوهی بودنش، و تحمل آلام و مصائب، جسمانی بودنش را اثبات می‌کند. اگر بدون داشتن روح می‌توان دارای قوای روحانی بود، بدون جسم هم می‌توان از آلام و مصائب رنج برد. اگر جسم همراه با رنج و محنت توهمی و غیر واقعی است به همین دلیل تصور روح با قوایش توهمی بیش نخواهد بود.» (Schaff, 2006, vol.3, p.919-920)

جیمز موفت سال‌ها قبل از برداشت ناصوابی که از جمله فوق می‌شود پرده برداشت. او می‌گوید اتفاقاً ترتولیان در اینجا دقیقاً در مسیری گام برداشته که ارسطو پیشتر در کتاب فن خطابه خطوط کلی آن را بیان کرده است. ارسطو می‌گوید در یک استدلال می‌توان با استناد به یک امر نامحتمل معقولیت چیزی را اثبات کرد. از نظر او، برخی از داستان‌ها بقدری نامحتمل هستند که اعتقاد به آنها معقول است. (سترز، ۱۳۸۹، ص ۳۱۸-۳۲۰)

اما عبارت دومی که مستمسک مخالفان فلسفه قرار گرفته عبارت معروف «آتن را به اورشلیم چه کار؟» است. ترتولیان در این عبارت در مقام بیان تفاوت فلسفه یونانی با حقانیت کتاب مقدس است و نه مخالفت با عقلانیت و فلسفه. نظر به طبیعت گناه آلود انسان، او بر محدودیت عقل آدمی و قابل اعتماد نبودن آن تأکید داشت. کتن مکینا، در مقاله‌ای با عنوان دیدگاه ترتولیان قدیس درباره فلسفه، می‌گوید ترتولیان تنها هنگامی در برابر فلسفه موضع سلبی اتخاذ می‌کرد که استدلال فلسفی مردم را به رد باورهای مسیحیت سوق می‌داد. بنابراین، نباید به این تصور دامن زد که گفته‌های او ناسازگار است، چه آنکه گاهی از استدلال فلسفی سود جسته و گاه با آن مخالفت کرده است. در واقع، به باور ترتولیان، یک مسیحی باید به تعالیم مسیحیت ایمان داشته باشد، حتی اگر به نظر نامعقول برسد.

او در فصل ۴۸ رساله دفاعیه از آفرینش اولیه انسان برای مادی بودن رستاخیز استفاده می‌کند و می‌گوید خدایی چنین مقتدر و قدرتمند قادر به خلق دوباره انسان است. پرسش معروف ترتولیان یعنی «آتن را با اورشلیم چه کار؟» در واقع در مقام بیان تفاوت وحی و برهان است. او نخست استدلال‌هایی از کتاب مقدس می‌آورد و سپس سراغ دلایل عقلی و فلسفی می‌رود. طبیعت به طور کلی و چرخه شبانه روز، فصل‌ها، رویدن بذرها، و چیزهایی از این قبیل دست‌مایه کار او در اثبات رستاخیز مردگان است. (Schaff, 2006, vol.3, p.79)

ترتولیان، در فصل ۴۸ دفاعیه، در موضوع ثواب و عقاب میان حقایق آشکار و حقایق نهانی فرق می‌گذارد. او در آنجا از آنچه حس مشترک خوانده می‌شود و از طبیعت و فلسفه برای اثبات مدعای خود تاجایی که با شیوه الهی مطابقت دارد سود می‌جوید. ترتولیان در فصل سوم رساله درباره رستاخیز عیسی می‌گوید برخی چیزها حتی از راه طبیعت هم قابل فهمند. برای نمونه، بیشتر مردم بر فناپذیری نفس و همه بر وجود خدای ما گواهی می‌دهند. او در پایان می‌گوید من کلام افلاطون را تکرار می‌کنم و می‌گویم هر نفسی فناپذیر است. (Schaff, 2006, vol.3, p.957) خلاصه آنکه تفاوت حکمت دنیایی با حکمت الهی تفاوت سطح و عمق است. ترتولیان می‌گوید من انکار نمی‌کنم که فیلسوفان گاهی درباره نفس دقیقاً همانند ما فکر کرده‌اند. در مقام تشبیه، کار این فیلسوفان به کشتی‌ای می‌ماند که در بحبوحه طوفان شدید که آسمان و دریا دیده نمی‌شوند به طور اتفاقی خود را در ساحل ببیند، یا اینکه کسی در یک شب ظلمانی که هیچ چیز دیده نمی‌شود چیزی را بباید. کار فیلسوفان و خردورزی آنان را باید از سنخ امور اتفاقی فوق دانست. (Schaff, 2006, vol.3, p.291)

مهارت ترتولیان در سخنوری

در توصیف سبک نگارش ترتولیان سخن‌ها گفته شده است. از جمله نویسنده‌ای قرن پنجمی در مورد او می‌نویسد: «تقریباً هر واژه‌ای که او به کار می‌برد نوعی هجو، و هر جمله او در حکم به خاک رساندن پشت مخالفین است.» (Tony, 2007, p.15) یکی از معاصرین درباره او گفته است: «او صاحب قابلیت است که در میان متألّهین به ندرت

می‌توان آن را مشاهده کرد؛ او نمی‌تواند کند ذهن و میانمایه باشد.» (Tony, 2007, p.15) او واقعاً در ایمان خود صادق بود و سعی می‌کرد با بهره گرفتن از مهارت‌های فن معانی و بیان دیدگاه‌های مخالفان خود را نقد کند. ترتولیان از جمله متفکرانی است که به گفته رابرت ساید^۱ فن بیان خود را بر پایه تعالیم ارسطو، کویتیلیان^۲ و سیسرو استوار ساخته بود. برخی درباره شیوه‌های استفاده ترتولیان از فن بیان در رساله‌های مختلف از جمله رساله درباره رستاخیز مردگان و دفاعیه به تفصیل سخن گفته‌اند. رابرت ساید و تی. دی. بارنز^۳ به این مهم همت گماشته‌اند. به هر حال، این مطالعات نشان می‌دهد که چگونه ترتولیان دقیقاً در همان زمانی که منتقد فرهنگ رسمی بود، بیشترین بهره را از آن می‌برد.» (سترز، ۱۳۸۹، ص ۳۱۸-۳۲۰)

ترتولیان سعی می‌کرد با بیان جملات متناقض توجه دیگران را به خود جلب کند. او در فصل ۵۰ دفاعیه می‌گوید تلاش برای نابودی مسیحیان با شکنجه و مرگ نتیجه عکس به همراه خواهد داشت: «هنگامی که ما را قتل عام کنید تعدادمان فزونی خواهد یافت؛ زیرا خون مسیحیان همچون بذر است» (Scaff, 2006, vol.3, p.82) و برای اثبات فناپذیری از ساختن تندیس برای قهرمانان و تهیه سنگ نبشته از کارهای بزرگ ایشان استفاده می‌کند، اما همچنان این نکته را یادآور می‌گردد که بین آن دو فرسنگ‌ها فاصله است. (Scaff, 2006, vol.3, p.328-9) خلاصه آنکه او از تحریک احساسات و عواطف گرفته تا ارائه دلایل فلسفی بهره می‌گیرد تا مدعای خود را اثبات کند. ترتولیان برای اثبات مقصود خود حتی باکی ندارد که به گفته‌های پیتیه^۴ استناد کند - زن راهبه‌ای که هشت قرن قبل از میلاد ادعا کرد الهاماتی از خدایان در معبد دلفی دریافت می‌کند. ترتولیان همواره بر تمایز ایمان مسیحی و فلسفه تاکید می‌کند. او از وجود رقابت میان آن دو پرده برمی‌دارد و می‌گوید هر چند ما از سوی فیلسوفان محکوم هستیم از طرف خدا تبرئه شده‌ایم. (Scaff, 2006, vol.3, p.82)

-
1. Robert Sider.
 2. Quintilian.
 3. T.D.Barnes.
 4. Pythia.

ترتولیان وامدار فیلسوفان

چنانکه گذشت، ترتولیان به رغم مخالفت‌های آشکاری که با فلسفه و فیلسوفان داشت و به واسطه آنها شهرت یافت، در موارد بی‌شماری از تعالیم فیلسوفان بهره جسته و حتی گاهی به این نکته اذعان کرده که فیلسوفان حظی از حقیقت برده‌اند. بنابراین، بر خلاف تصور رایج که ترتولیان را مخالف با هر گونه فلسفه‌ورزی معرفی می‌کنند، در موارد بسیاری می‌توان تمسک او به عقل و فلسفه‌های رایج را به خوبی نشان داد و این آن چیزی است که اغلب از آن غفلت شده است. هارناک، مورخ شهیر تاریخ مسیحیت، حتی به خود اجازه داده است پسوند رواقی را برای ترتولیان استفاده کند و او را فیلسوف رواقی بخواند. ولسون معتقد است ترتولیان نخستین فرد از آباء کلیسا است که، هنگام بحث درباره وحدت شخص در عیسی، تحت تأثیر مباحث فلسفی مربوط به وحدت جسمانی قرار گرفته است. (ولفسن، ۱۳۸۹، ص ۴۰۷)

مادی‌انگاری روح و خدا

ترتولیان با صراحت هر چه تمام دیدگاه خود را درباره جسمانی بودن نفس ذکر می‌کند. بدون شک رواقی‌ها بیشترین تأثیر را در این زمینه بر او گذاشته‌اند. او در فصل پنجم رساله درباره نفس، پس از ذکر دیدگاه‌های فیلسوفان یونان درباره نفس، دیدگاه رواقی‌ها را درباره جسمانی بودن نفس ذکر می‌کند. (Scaff, 2006, vol.3, p.295-296) نفس، نظیر بدن، موجودی مادی است که از بخشی از غذایی که می‌خوریم منتفع می‌گردد. برخی اعتراض کرده‌اند غذای نفس حکمت است که غیر مادی است. رواقی‌ها در تعلیم این نکته بر صواب بودند که می‌گفتند نفوس و هنرهایی که از آنها تغذیه می‌کنند هر دو به یک اندازه مادی‌اند؛ با این وصف، نفس بسیط است. و این کارکردهای آن است که متکثرند. نفس «روح» است، نه از آنرو که جسم نیست، بلکه چون دم و بازدم دارد (نفس خود را حبس می‌کند و بیرون می‌دهد). نفس از آن جهت که به شناخت مربوط می‌شود، ذهن یا نوس نامیده می‌شود. (ژیلسون، ۱۳۸۹، ص ۹۶) از نظر ترتولیان، «هر چیزی که وجود دارد موجود جسمانی منحصر به فردی است. هیچ چیز فاقد وجود جسمانی نیست؛ مگر اینکه معدوم باشد.» (Scaff, 2006, vol.3, p.930) ترتولیان، در فصل هفتم رساله بر ضد پراکسس،

می‌گوید: «با اینکه خدا روح کل است چه کسی جسم بودن خدا را انکار خواهد کرد؛ روح کل جوهری جسمانی از نوع خود و به شکل خود دارد.» (Schaff, 2006, vol.3, p.1050) برخی گفته‌اند مقصود از جسم جوهر بوده و او می‌خواسته بگوید خدا جوهر روحانی دارد. ترتولیان، در فصل هفتم رساله درباره نفس، می‌گوید نفس از آنرو که می‌تواند رنج ببرد جوهر جسمانی دارد. (Schaff, 2006, vol.3, p.298) نفس بدون جوهر جسمانی، یعنی تن، نمی‌تواند رنج ببرد. او در فصل نوزدهم همان رساله می‌گوید: «نفس کودک مانند جوانه‌ای ریشه در نطفه پدر دارد.» (Schaff, 2006, vol.3, p.321)

ترتولیان در موضوعات زیر نیز از رواقی‌ها تأثیر پذیرفته است، مانند بحث اثبات وجود خدا از راه آثارش. (Schaff, 2006, vol.3, p.957) به نظر ترتولیان، خدا به طور طبیعی با «نفس مسیحی» شناخته می‌شود (Schaff, 2006, vol.3, p.48)، به این معنا که نفس نشانی از خالق را با خود به همراه دارد. ترتولیان، در رساله بر علیه هرموگنس، می‌گوید خدا را با نظر در آثار صنع او و نیز گواهی نفس می‌توان شناخت و از راه مخلوقات می‌توان به کمال خدا استدلال کرد. در واقع، ناقص امکان وجود یافتن ندارد مگر اینکه به وجود آورده شود. (Schaff, 2006, vol.3, p.854) با نگاهی اجمالی در آثار نسبتاً پرشمار ترتولیان می‌توان موارد زیادی از این دست را پیدا کرد. دقیقاً بر همین اساس است که امروزه برخی از تمایل او به فلسفه سخن گفته‌اند و حتی او را فیلسوف لقب داده‌اند. فردو^۱ از تمایل او به فلسفه و اریک آبزرن^۲ از فیلسوف بودن او سخن گفته‌اند. البته، وندی هلمن^۳، در کتاب دیدگاه ترتولیان درباره آتن و اورشلیم، با این نظر مخالفت شدید کرده است. (سترز، ۱۳۸۹، ص ۳۱۸)

چنانکه گذشت، ترتولیان، از یک سو، علم مخالفت با فلسفه را برافراشته و در این راه جانب افراط را در پیش گرفته و، از سوی دیگر، در تأیید نظرات خود به تعالیم فیلسوفان تمسک جسته است. او گاه از چیزی به نام حس یا طبیعت مشترک در انسان یاد کرده است

-
1. Fredouille
 2. Eric Osborn
 3. Wendy helleman

که انسان بدون برخوردارگی از وحی می‌تواند به مدد آن به برخی از حقایق دست پیدا کند. بی‌بردن به وجود خدا و نیز فناپذیری نفس از جمله این امور است. (Schaff, 2006, vol.3, p.957) ترتولیان، در فصل دوم رساله درباره نفس، می‌گوید من منکر این نیستم که فیلسوفان گاهی مثل ما اندیشیده‌اند. ترتولیان، ضمن اشاره به مواردی از این دست، می‌گوید از این نکته مهم و کانونی نباید غافل شد که همه این نظریه پردازی‌ها به واسطه عقلی فراهم آمده که خدا به انسان ارزانی داشته است. (Schaff, 2006, vol.3, p. 289) از این عبارت و نظایر آن برمی‌آید که اگر انسان به مدد عقل خداداد بتواند به حقیقت دست یابد نباید به خود غره شود، چراکه این عقل موهبت الاهی است که در اختیار انسان قرار گرفته است. گویی خدا با ایمانیان به یک نحو، و با یونانیان به سبک دیگری سخن گفته است. البته، او همواره بر این نکته تاکید دارد که کتاب مقدس یگانه منبع و مرجع او است. برای نمونه، ترتولیان، در فصل سوم و هفتم رساله درباره نفس، انجیل را منبع الهام خود در زمینه جسمانی بودن نفس ذکر می‌کند (Schaff, 2006, vol.3, p.293-294 and 299) و، در فصل نخست رساله فوق، می‌گوید ما درباره نفس به خدا تمسک می‌جوئیم و نه فیلسوفان. (Schaff, 2006, vol.3, p.289-290) همچنین، در فصل شانزدهم همین رساله می‌گوید تنها کتاب مقدس می‌تواند پرسش‌های ما را درباره نفس پاسخ دهد. (Schaff, 2006, vol.3, p.332) او می‌گوید هیچ چیز به قدمت حقیقت نیست و این حقیقت را باید در کتاب مقدس یافت. بنابراین، اگر می‌بینید فیلسوفان گاهی به حقیقت بار می‌یابند، بدین علت است که آن را از منابع کهن ما اقتباس کرده‌اند. (Schaff, 2006, vol.3, p.76-77) ناگفته نماند که کلمنت به خوبی پاسخ افرادی از این دست را، که از یک سو بر بطلان فلسفه و تفکر عقلی اصرار دارند و، از سوی دیگر، خاستگاه آن را وحی می‌دانند، داده است. او می‌گوید هم‌زمان نمی‌توان گفت فلسفه فی نفسه چیز بدی است و در عین حال فیلسوفان تعالیم خود را از کتاب مقدس گرفته‌اند. (ژیلسون، ۱۳۸۹، ص ۴۹)

نتیجه

چنانکه ملاحظه شد، ما در خصوص نسبت عقل و وحی به ظاهر با دو دیدگاه از سوی ترتولیان روبه‌رو هستیم. او از یک سو، با اظهار عباراتی بر علیه فلسفه و هر گونه فعالیت

عقلانی شوریده است و، از سوی دیگر، با تمسک به تعالیم فیلسوفان گویی نوعی عقل‌گرایی را وجه همت خود ساخته است. آیا تمسک به تعالیم فیلسوفان از سوی او را باید به این معنا تلقی کرد که او برای ایمان مسیحی ویژگی فلسفی قائل است؟ آیا می‌توان وجه جمع و توفیقی برای مخالفت‌های ترتولیان با فلسفه و نیز بهره‌مندی وی از آن یافت؟ ژیلسون معتقد است که نمی‌توان از ویژگی فلسفی ایمان مسیحی در نظر ترتولیان سخن گفت. با اینکه او در دفاع از ایمان به عقل تمسک جسته است، به نظر وی، عقل هیچ کارکردی جز فهم کتاب مقدس ندارد. «هر که به کتاب مقدس گوش بسپارد خدا را در آن خواهد یافت. هر کس زحمت زیادی برای فهمیدن به خرج دهد، لاجرم ایمان خواهد آورد.» (Schaff, 2006, vol.3, p.46) «مقصود او فهم معنای عقلانی کتاب مقدس نیست، بلکه مقصود وی بیشتر فهم نسخه یونانی ترجمه‌شده به دست هفتاد و دو مترجم است.» (ژیلسون، ۱۳۸۹، ص ۹۶)

ولفسون پس از بحث در خصوص دیدگاه ترتولیان درباره نسبت ایمان و عقلانیت، که او تحت عنوان ایمان‌گرایی یگانه از آن یاد کرده، در صدد جمع میان دو دسته از عبارات به ظاهر متعارض ترتولیان برآمده است. از نظر او، ترتولیان برای امثال خودش - که سابقه شرک و کفر را در کارنامه دارند و سپس به مسیحیت گرویده‌اند - این حق را قائل است که برای تحکیم باورها و آموزه‌های مسیحی به عقل و تعالیم فیلسوفان تمسک جویند و این کار موجب نقصان حسنات ایشان نمی‌شود، ولی مؤمنان مسیحی که سابقه کفر و شرک را در پیشینه خود ندارند چنانچه به تعالیم فیلسوفان روی بیاورند این کار موجب نقصان در حسنات آنان خواهد شد، چراکه پس از ایمان دیگر چیزی نیست که یک مؤمن در طلب آن بکوشد. بنابراین، چنین فردی یا اساساً مؤمن نبوده، گرچه به آن تظاهر می‌کرده است، و یا اینکه از جرگه مؤمنان خارج شده است. (ولفسون، ۱۳۸۹، ص ۱۰۶) پس از ذکر دیدگاه ژیلسون و ولفسون، در مقام جمع‌بندی، می‌توان به نکات زیر اشاره کرد:

۱. چنانچه عباراتی که مخالفت ترتولیان با عقل و فلسفه را تداعی می‌کنند در سیاق متن فهمیده شوند، نه تنها مخالفت با فلسفه و عقلانیت که به نوعی عقل‌گرایی را صلا در خواهند داد، چراکه او در عبارت نخست بدعت‌گذاران را به پیروی از ادراک حسی و عقل

فراخوانده است و در عبارت دوم در قبال فلسفه‌ای موضع گرفته که حقانیت کتاب مقدس را نشانه رفته است، نه اینکه در مقام مخالفت با اصل فلسفه و عقلانیت باشد.

۲. ترتولیان بارها از حس یا طبیعت مشترک یاد کرده است که آدمی را به حقیقت رهنمون می‌گردد. به نظر او، در موارد بسیاری، از جمله در بحث فناپذیری نفس، می‌توان به حس یا طبیعت مشترک که خود موهبت الاهی است اعتماد کرد. (Schaff, 2006, vol.3, p.291)

۳. ترتولیان بارها برای اثبات حقانیت و درستی تعالیم کتاب مقدس به اندیشه‌های فیلسوفان و حتی پیتیه، زنی راهبه که هشت قرن قبل از میلاد می‌زیست و مدعی دریافت الهاماتی از سوی خدایان معبد دلفی بود، استناد می‌جست. به باور ترتولیان، فیلسوفان به خاطر برخوردار بودن از عقل، که از مواهب الاهی است، گاهی به حقیقت دست می‌یابند و این یا به خاطر برخوردار بودن از موهبت عقل است که خداداد می‌باشد و یا اینکه از کتاب مقدس که به لحاظ زمانی مقدم بر تعالیم فیلسوفان است، الهام گرفته شده است. در اینجا سخن کلمنت اسکندرانی بهترین پاسخ به ترتولیان است. کلمنت اسکندرانی خطاب به کسانی که فلسفه را مذمت می‌کردند می‌گوید نمی‌توان گفت فلسفه فی نفسه بد است و در عین حال معتقد بود که یونانیان آن را از وحی اقتباس کرده‌اند. (ژیلسون، ۱۳۸۹، ص ۴۹) کلمنت معتقد است خود عقل طبیعی نور الاهی است و فیلسوفان به واسطه همان نور به حقیقت رهنمون گردیده‌اند. انکار این مطلب به معنای انکار مشیت الاهی است، چراکه خدا عقل را با هدف خاص و مفیدی خلق کرده است. «خدا منشأ استعدادها و مواهب عقلی است و نه تنها خود این مواهب و استعدادها ناشی از خداست، بلکه شهادت تعلیم آنها و استفاده درست از آنها نیز کار خداست. پس فلسفه یکی از آثار خداست و فی نفسه چیز خوبی است.» (ژیلسون، ۱۳۸۹، ص ۴۸)

۴. عقل آدمی به سبب طبیعت گناه‌آلودش از محدودیت‌هایی رنج می‌برد و آن‌گونه که باید و شاید نمی‌تواند رهبر و راهبر ما به سمت حقیقت باشد. از اینرو، کتاب مقدس یگانه مرجعی است که بدون آنکه خطر کنیم ما را به حقیقت رهنمون می‌گردد.

۵. چنانکه ملاحظه شد، دیدگاه ترتولیان درباره نسبت عقل و وحی با دیدگاه آبای یونانی کلیسا، نظیر یوستین شهید، کلمنت، و اوریگن، شباهت بسیاری دارد. رونیا، در کتاب فیلون و مسیحیت اولیه، به نحوه آشنایی ترتولیان با یوستین اشاره کرده است. (Runia, 1993, p.277-9) یوستین با اینکه پس از آشنایی با کتاب مقدس کمتر سراغ فلسفه‌های یونانی می‌رفت، معتقد بود فیلسوفان به خاطر مشارکت در لوگوس الاهی حظی از حقیقت برده‌اند. به این اعتبار، او هراکلیتوس را مسیحی قبل از عیسی می‌دانست. کلمنت، از یک سو، کتاب گزیده نظرات فیلسوفان یونان را افسانه و اسطوره‌ای بیش نمی‌داند و، از سوی دیگر، بر این باور است که فیلسوفان گاهی به حقیقت رسیده‌اند و در واقع آن را از کتاب مقدس اقتباس کرده‌اند. اوریگن، همچون، در کتاب اصول، بین حکمت این جهان و حکمت خدا تقابل قائل شده است و دیدگاه‌های ناصواب یونانی‌ها را بیان کرده است و، در عین حال، در تفسیری که بر انجیل یوحنا نوشته است فیلسوفان یونانی را سهیم در لوگوس دانسته است.

۶. با اینکه ترتولیان در مواردی به نقد شخصیت فیلسوفان یونانی پرداخته است، مواردی را هم می‌توان ذکر کرد که نه تنها از سرزنش و ملامت آنها خبری نیست، که به تمجید و ستایش ایشان پرداخته است. برای نمونه می‌توان به رساله درباره ملل او اشاره کرد. او در این رساله سقراط را پیشگام شهدای مسیحی دانسته است، چراکه او نیز متحمل رنج شد و در دفاع از حقیقت به دست کسانی که از حقیقت غافل بودند به شهادت رسید. به هر حال، ترتولیان اذعان می‌کند به اینکه سقراط طالب حق بود و از جمله عاقل‌ترین‌ها محسوب می‌شد و در راه حقیقت مرارت‌ها کشید. (Schaff, 2006, vol.3, p.171)

۷. بیان جملات متناقض با سبک بیان و فن خطابه او ارتباط وثیق دارد. او در این حوزه افرادی همچون ارسطو و سیسرو را الگو قرار داده است. حتی با این فرض که ترتولیان جزو ایمان‌گرایان افراطی به شمار آید، این سؤال مطرح می‌گردد که آیا تعبیر ترتولیان در بیان آموزه‌های مسیحی با روح حاکم بر الاهیات مسیحی هماهنگ است؟ به عبارت دیگر، آیا سبک و شیوه تفکر ترتولیان شیوه غالب در الاهیات مسیحی است؟ با نگاهی گذرا به الاهیات مسیحی می‌توان دریافت که روح حاکم بر الاهیات مسیحی ترتولیانی نیست، بلکه

در جهت مخالف آن سیر می‌کند. به گفته ژیلسون، از زمان آتناگوراس به بعد، الاهی‌دانان مسیحی همیشه نگران اثبات امکان عقلی ایمان مسیحی بوده‌اند. آنها همگی به این معنا معتقد بودند، زیرا اعتقاد داشتن امری نامعقول و بی‌معنا نبود. اما در مورد خود ترتولیان، حتی اگر به خاطر بیاوریم که او آموزگار معانی و بیان بوده است، مشکل بتوان قبول کرد که وی قصد داشته بی‌معنا بودن را در عبارت معروف «اعتقاد راسخ دارم چون بی‌معنا یا مبهم است» معیار صدق بداند. (ژیلسون، ۱۳۸۹، ص ۶۶)

منابع

کتاب مقدس.

۱. ژیلسون، اتین (۱۳۸۹)، *تاریخ فلسفه مسیحی در قرون وسطا*، ترجمه رضا گندمی نصرآبادی، تهران و قم: انتشارات سمت و دانشگاه ادیان و مذاهب.
۲. کلودیا سترز (۱۳۸۹)، *یهودیت و مسیحیت نخستین در رستاخیز جسم*، ترجمه سعید کریم‌پور، قم: نشر ادیان.
۳. مک گراث (۱۳۸۴)، *الاهیات مسیحی*، ترجمه بهروز حدادی، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
۴. ولفسن، هری اوسترین (۱۳۸۹)، *فلسفه آبابی کلیسا*، ترجمه علی شهبازی، قم: انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب
5. Lesanit, W (2003), "Tertulian", in Carson, Thomas (ed.) (2003), *The New Catholic Encyclopedia*, second Edition, 14 vols, The Catholic University of America. Gale.
6. McGrath, Alister and Joanna Collicutt McGrath (2007), *The Dawkins Delusion?*, Ivp Books.
7. McGrath, Alister (1998), *Historical Theology: An Introduction to the History of Christian Thought*, Blackwell publishers.
8. Runia, David (1993), *Philo in Early Christian Literature*, Van Gorcum Forturess Press.
9. Tertulian (2006), "Ad Nationes", in Schaff, Philip (ed.) (2006), *Ante-NicenFathers*, 9vol, Christian classics Ethereal Library.
10. ----- (2006), "Against the Valentinians", in . Schaff, Philip (ed.) (2006), *Ante-NicenFathers*, 9vol, Christian classics Ethereal Library.
11. ----- (2006), "Aganinst Marcion", in. Schaff, Philip (ed.) (2006), *Ante-NicenFathers*, 9vol, Christian classics Ethereal Library.
12. ----- (2006), "Apology" in. Schaff, Philip (ed.) (2006), *Ante-NicenFathers*, 9vol, Christian classics Ethereal Library.
13. ----- (2006), "On the Flesh of Christ" in. Schaff, Philip (ed.) (2006), *Ante-NicenFathers*, 9vol, Christian classics Ethereal Library.
14. ----- (2006), "The Prescription Against Heretics" in. Schaff, Philip (ed.) (2006), *Ante-NicenFathers*, 9vol, Christian classics Ethereal Library.
15. ----- (2006), "The Soul,s Testimony", in . Schaff, Philip (ed.) (2006), *Ante-NicenFathers*, 9vol, Christian classics Ethereal Library.
16. ----- (2006),. "On the Soul", in. Schaff, Philip (ed.) (2006), *Ante-NicenFathers*, 9vol, Christian classics Ethereal Library.
17. Tony, Lane (2007) *A Concise History of Christian Thought*, t. t. Clark.